

بررسی ادوار فقهی اهل سنت (از آغاز تا عصر ائمه مذاهب)

□ احمدکمال کورکماز *

□ عبدالاحمد میرزایی **

چکیده

دوران حیات پیامبر، در فقه اهل سنت از دو جهت اهمیت دارد الف: از جهت اینکه تشریع احکام امتداد دارد و در هر واقعه‌ی پیامبر ممکن بود حکم جدید را تبیین کند که رحلت پیامبر این دریچه بسته و خط ممتد تشریع احکام منقطع گشت؛ ب: و دیگر از جهت اینکه بر مبنای اهل سنت پیامبر در زمان حیات خویش، استفاده از برخی امور که در فقه اهل سنت مرسوم است مانند استفاده از رأی و... را تجویز نموده بلکه بالا تر از آن خود پیامبر نیز اجتهاد می‌گرفته و جدای جنبه و حیانی حیات پیامبر، ایشان در برخی موارد از رأی خویش برای استنباط حکم شرعی استفاده می‌کرده است. بعد از دوران پیامبر در عهد خلفای راشدین و کبار صحابه، روش استنباط احکام شرعی همان قرآن و سنت پیامبر و در نبود آن شور و مشورت صحابه و اجتهاد طریقه رسیدن به حکم شرعی معرفی می‌شود البته قابل ذکر است که در برخی موارد ممکن است برای رعایت برخی مصالح صحابه نص شرعی موجود را کنار بگذارند و مخالف آن عمل کنند. هرکدام از این دوران‌ها برای رشد و پیشرفت و رسیدن به محله بعدی ابعاد و جریان‌های را طی نموده که در تحقیق آن زوایا به تفصیل تبیین شده است. کلیدواژه‌ها: ادوار فقهی، تطور، سنت پیامبر، منع تدوین حدیث.

* دانشجوی دکتری فقه مقارن مجتمع عالی فقه جامعة المصطفی ﷺ العالمية.

** دانشجوی دکتری فقه مقارن مجتمع عالی فقه جامعة المصطفی ﷺ العالمية.

مقدمه

آشنایی با تطور، تغییر و تحول فقه اهل سنت از زمان پیامبر تا امروز و بیان شکل‌گیری و تبلور ادوار فقه اهل سنت، فوائد زیاد دارد. از جمله باعث می‌شود که علل گرایش اهل سنت در فقه به ادله‌ی ظنی مثل قیاس، استحسان، مصالح مرسله روشن شود.

عده‌ای از علمای اهل سنت، تطور و شکل‌گیری فقه اهل سنت را به چند دوره تقسیم کرده‌اند. ما برخی از انواع این تقسیم‌ها را ذکر می‌کنیم و سپس، بهترین تقسیم را انتخاب کرده و بر طبق آن مشی می‌کنیم.

دکتر صبحی محمصانی در کتاب «فلسفة التشريع فی الاسلام» ادوار فقه اهل سنت را به پنج دوره تقسیم کرده،

محمد خضری در تاریخ «التشريع الاسلامی» تطور فقه اهل سنت را در شش دوره مورد بررسی قرار داده.

مصطفی احمد زرقاء در کتاب «المدخل الفقهي العام»، تطور فقه اسلامی سنی را در هفت دوره مورد بررسی قرار داده است. این دوره‌ها به اختصار عبارتند از: «دوره اول: عصر رسالت؛ دوره دوم: عصر خلفاء راشدین تا نیمه اول قرن اول»، دوره سوم: عصر تابعین از نیمه دوم قرن اول تا اوایل قرن دوم؛ دوره چهارم: از اوایل قرن دوم تا نیمه قرن چهارم؛ دوره پنجم: از نیمه قرن دوم تا سقوط بغداد به دست مغولان در نیمه قرن هفتم؛ دوره ششم: از نیمه قرن هفتم تا ظهور «المجلة الاحکام العدلیة» [۲۶ شعبان ۱۲۹۳ق]؛ دوره هفتم از ظهور «المجلة تا امروز» (زرقاء، المدخل الفقهي العام، ۱/ ۱۴۶-۱۴۷).

به نظر می‌رسد تقسیم بندی احمد زرقاء بهتر است؛ چون مشمول تمام ادوار فقهی می‌باشد. دوره حکومت عثمانی‌ها که یک دوره‌ی حکومت شش‌قرنی است و تأثیرات زیادی را در فقه سنی گذاشته است از نظر دو نینداخته. جناب زرقاء این دوره را نیز خوب به رشته‌ی تحریر درآورده است. قابل ذکر است که علاوه بر کتاب‌های مذکور کتبی دیگری نیز در بیان ادوار فقه اهل سنت، نوشته شده است.^۱

حضرت رسول اکرم بعد از این که بنای شریعت را با نص صریح بر اساس‌های پایه گذاری

کردند و کلیات شریعت، تفسیر نصوص مطلقه، بیان موارد مجمل و تخصیص عمومات را به کمال رساندن، از دار فانی به رفیع اعلی پیوستند. چون حضرت در حین حیات خویش قواعد و اصول مورد نیاز را در دین اسلام مستقر کرده بودند؛

لذا مصطفی زرقاء می‌گوید: «اجتهاد اصحاب اصلاً تشریع نیست بلکه یک نوع تفریع و تطبیق است... اصحاب بعد از پیامبر آمدند و این اصول و قواعد را منظم کردند و آنها را در جای مناسب خودشان قرار دادند و در موارد نیاز به خصوص در هنگام رخ دادن حوادث جدید از آنها استفاده کردند. آنها این اصول و قواعد را برای به دست آوردن مقاصد شریعت، به کار گرفتند... اصول و قواعد موجود در قرآن کریم، اصول و قواعدی است که از حیث مفاهیم قابل توسعه، ترقی و تطور است. البته این توسعه نیز در گرو توسعه دایره فکر و تفکر است. خصوصاً هنگامی که حوادث بزرگی رخ می‌داد و اسلام و مسلمین با اوضاع ثقافی و فرهنگی نو روبرو می‌شدند، توسعه در اندیشه و افکار گسترده‌تر می‌شد... در این هنگام یعنی در زمان تطور فقه بعد از رحلت حضرت ﷺ است که علمای اسلام از صحابه گرفته تا به علمای عصور بعدی، باب تفکر در مسائل را باز کردند. علما در دایره دین اسلام، قوانین را برای نظم امور وضع کردند. این نحو از تطور و ترقی به نظر علمای اهل سنت نتیجه‌ی عمل خلفا و تابعین است که در امور مستحدثه و حوادث و وقایع آنچه که حال اقتضا می‌کرد، طبق آن مصالح عمل می‌کردند» (زرقاء، المدخل الفقهي العام، ۱/۱۴۲-۱۴۳)

مثال بارز این کار نامه‌ای است که عمر بن خطاب به ابو موسی اشعری ارسال کرد که می‌گوید: «الفهم الفهم فیما تلجلج فی صدرک مما لیس فی کتاب الله و لا فی سنة النبی ﷺ، ثم أعرف الاشباه و الامثال فقیس الامور عند ذلک بنظائرہا و اعمد الی أقربها الی الله و أشبهها بالحق» (همان، ۱/۶۷) باید به این نکته اشاره کنیم که این رساله‌ی عمر بن خطاب به موسی اشعری به اعتراف علمای اهل سنت مربوط به امور قضا و سیاست است، مصطفی زرقاء نیز به این نکته اشاره می‌کند.

علمای اهل سنت به دلیل اینکه قائل به امامت و ولایت اهل بیت بعد از پیامبر نمی‌باشند، طبیعی است که بعد از پیامبر ﷺ به وضع قوانین و اصول متمسک شوند و برای به دست آوردن

احکام به ادله‌ی ظنی مثل قیاس، استحسان و... پناه بردند. اما پیروان اهل بیت که معتقدند بعد از حضرت پیامبر ﷺ اهل بیت عصمة و طهارت از امیر المؤمنین تا به فرزند یازدهم ایشان پی در پی امام هستند؛ لذا این‌ها متصدی امور دینی و دنیوی بشر و وارث‌های حقیقی و حقوقی حضرت پیامبر ﷺ می‌باشند؛ لذا امامیه که از طریق ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به مسائل دینی و دنیوی نظر دارند، بر این اعتقادند که برای استنباط احکام، قواعد و اصولی از طرف پیامبر ﷺ و ائمه معصومین در متون دینی به ودیعه گذاشته شده است؛ لذا امامیه این اصول و قواعد را استخراج کرده و آنها را در طرق استنباط احکام شرعی مورد استفاده قرار می‌دهند. به همین دلیل امامیه به ادله‌ی ظنی مثل مصالح مرسله، قیاس، سد ذرائع و... اعتنایی ندارند.

۱- تطور ادوار فقه اسلامی سنی

از تتبع تاریخی که نسبت به حرکت فقهی سنی انجام گرفته به دست می‌آید که فقه اهل سنت در هفت دوره تبلور و شکل گرفته است.

دکتر مصطفی زلمی تطور و شکل‌گیری فقه اسلامی سنی را به موجودی تشبیه کرده که متولد می‌شود، بعد جوان، بعد پیر می‌شود و بعد رکود پیدا می‌کند، و می‌نویسد: «شأن تطور الفقه الاسلامی هو شأن الکائنات الحیة أنه ولد فشب و نضج ثم أصیب بجمود و رکود بعد سد باب الاجتهاد» (زلمی، اسباب اختلاف الفقهاء فی الاحکام الشرعیة، ۱۶)

همان‌گونه که بیان شد فقه اهل سنت را می‌توان به چند دوره و عصر تقسیم کرد ما در این قسمت تنها سه دوره اول آن، یعنی عصر رسالت، عصر صحابه، و عصر تابعین را، مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

۱-۱ دوره‌ی اول: عصر نبوت و رسالت

این دوره در طول مدّت حیات حضرت پیامبر ﷺ است. در این دوره سلطه‌ی تشریع، قضا و فتوا در دست حضرت پیامبر ﷺ بود و حضرت در تمام مسائل مرجع بودند. در این دوره بنای شریعت نسبت به استیفای نصوص اساسی به کمال رسید و تکمیل شد.

در کتب اهل سنت بحثی به عنوان اجتهاد رسول الله ﷺ با تکیه بر برخی از احادیث مطرح است. بعضی از علمای اهل سنت قائل هستند که اجتهاد در حیات پیامبر ﷺ نیز بوده است. این بعض حیات پیامبر ﷺ را به حیات مربوط وحی و حیات مربوط به امور دنیا تقسیم کرده و گفته‌اند حضرت پیامبر ﷺ در قسمت دوم یعنی در امور دنیوی اجتهاد می‌کردند چنانکه گفته شده «و قد کان فیما روی عن رسول الله ما سبيله سبیل تبلیغ الرسالة و فیه نزل قوله تعالی: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا. و فیه ما لیس کذلک فیهما قال الرسول ﷺ انما انا بشر اذا امرتکم بشئ من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشئ من رأی فإنما انا بشر» (توانا افغانستانی، الاجتهاد، ۲۴)²

از شعبی روایت شده است که پیامبر ﷺ گاهی که به چیزی قضاوت می‌کرد، بعد از نزول وحی از آن قضاوت خویش صرف نظر می‌کرد؛ یعنی به نظر وی نیز پیامبر ﷺ در حیات خویش دارای اجتهاد بوده است. (آمدی، الاحکام فی اصول الاحکام، ۱۴۰/۲)

علمای اهل سنت برای اثبات ادعای خویش که حضرت ﷺ هم اجتهاد می‌کرد به مثال‌های تمسک کرده‌اند. چند مورد از آن‌ها را ذکر می‌کنیم.

مثال اول: از ابن عباس نقل شده است که زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت مادرم نذر کرده بود که حج برود ولی حج نرفت تا این که مرد. آیا می‌توانم به جای او حج به جا آورم؟ حضرت در جواب آن زن فرمود: بله، از طرف مادرت حج به جا بیاور. آیا اگر بر مادرت دینی باشد و تو آن را ادا کنی، ادا نمی‌شود؟ پس اگر شما فرض خدا را ادا کنید، خداوند احق به وفا است. (بخاری، صحیح بخاری، ۲۱۸/۱)

مثال دوم: حضرت پیامبر ﷺ به عمر بن خطاب که در حال روزه زنش را بوسیده بود، فرمودند آیا تو مضمضه نکردی که در حالت روزه، این تقبیل تو مثل مضمضه است. (ابی داود سجستانی، سنن ابی داود، ۴۱۸) برخی از علمای اهل سنت این فرمایش حضرت را قیاس حضرت پیامبر شمرده و و گفته‌اند پیامبر تقبیل را به مضمضه قیاس کرده است و این هم نمونه ای از اجتهاد ایشان است امثال این روایات که برخی علمای اهل سنت با تکیه بر آنها، گفته‌اند: پیامبر ﷺ در زندگی خویش اجتهاد کرده است، زیادند.

۱-۱-۱ کیفیت اجتهاد پیامبر خدا در نزد علمای اهل سنت

دکتر محمد موسی درباره‌ی کیفیت اجتهاد پیامبر می‌گوید: «لا مانع من ان يستند الرسول ﷺ في اجتهاده على جميع الطرق التي يتوصل بها الى فهم الحكم - قياساً كان او غير قياس - لانه ﷺ كان يعرف كيفية دلالة النصوص على الاحكام مباشرة او بواسطة اذ هو اعلم العلماء بفهم شريعته» (توانا افغانستانی، الاجتهاد، ۲۷)

نقد نظریه اجتهاد پیامبر

به حکم آیه‌ای «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر/۷) حضرت پیامبر ﷺ هر چه که امر می‌کرد، امر الهی و هر چه که نهی می‌کرد، نهی الهی بوده. بنابراین حضرت پیامبر ﷺ به رأی شخصی عمل نمی‌کرد. رأی او عین اراده الهی بوده و پیامبر از اراده‌ی حق تخلف نمی‌کرد. اگر تخلف در اراده پیامبر ص از اراده حضرت حق تعالی امکان‌پذیر می‌بود، برای تفسیر آیاتی مثل: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» (آل عمران/۳۱)، «لقد کان لکم فی رسول الله اُسوة حسنة» (احزاب/۲۱) برای ما مشکل شدید پدید می‌آمد. اگر کسی در تمام شئون زندگی الگو است، نباید در برخی جاها از نمونه بودن ساقط شود و الا موجب سقوط دیگر جاها نیز می‌شود. علاوه بر این مثال‌هایی که زده شده برای تفهیم مطلب به سؤال کننده بوده نه این که حضرت قیاس کرده باشد.

بعد از ذکر این مسئله به کاربرد فقه در زمان حضرت ﷺ اشاره کنیم.

۱-۱-۲ کاربرد فقه در عصر رسول خدا

«فقه» در دوره‌ی رسالت و عصر نبوت بر هر چه که از نصوص کتب و سنت اعم از عقیده و تشریع علمی و آداب، فهمیده می‌شد، اطلاق می‌گردد. در این دوره و لفظ «الفقه» و «علم» در عرف اسلامی مترادف بوده و بر این مطلب احادیث زیادی دلالت می‌کنند. (زرقاء، المدخل الفقهی العام، ۱۴۸/۱)

به نظر علما اهل سنت فقها و علمای این دوره اصحاب حضرت ﷺ هستند که قرآن و حافظان قرآن بودند. آنها هم حافظ و هم عالم به احکام قرآن بودند.

اعمش در این باره روایتی را نقل کرده که مؤید مطلب فوق است: «روی اعمش عن أبي وائل عن ابن مسعود انه قال: كان الرجل منا اذا تعلم عشر آيات لم يجاوزهن حتى يعرف معانيهن والعمل بهن وقال ابو عبد الله السلمي: حدثنا الذين كانوا يقرئونا انهم كانوا يستقرئون من النبي ﷺ و كانوا اذا تعلموا عشر آيات لم يخلفوها حتى يعلموا بما فيها من العمل قالوا: فتعلمنا القرآن والعمل جميعاً» (ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ۴/۱)

در دوره‌ی رسالت به خاطر حضور حضرت پیامبر ﷺ هر چه از حوادث و وقایع رخ می‌داد حکم واقعی آنها بین اصحاب منتشر می‌شد. چون از حضرت رسول سؤال می‌کردند و حکم واقعی را دریافت می‌کردند. در این دوره حضرت تمام آنچه که برای اسلام و مسلمین لازم بود، اجراء کردند و قواعد کلی را تأسیس کرده، علاوه بر آن، در مسائل جزئی نیز حکم واقعی را بیان می‌فرمودند.

در این دوره با محوریت قرآن و سنت پیامبر ﷺ اساس، اصول و کلیات لازم فقه اسلامی تأسیس شد و تا روز قیامت این اصول پا بر جا خواهند بود.

۳-۱-۱ اصول وقواعد عهد رسول خدا

اصول برگرفته از قرآن

اصول برگرفته از قرآن فراوان است در این قسمت به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. «و لا تزر وازرة وزر اخرى» (اسراء/۱۵)
۲. «و أن ليس للانسان الا ما سعى» (نجم/۳۹)
۳. «يا ايها الذين آمنوا أوفوا بالعقود» (مائده/۱)
۴. «و لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل» (بقره/۲۸۸)
۵. «ان الله يأمركم أن تؤدوا الامانات الى أهلها و اذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل» (نساء/۵۸)
۶. «يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر» (بقره/۱۸۵)
۷. «ما جعل عليكم في الدين من حرج» (حج/۷۸)

اصول برگرفته از احادیث نبوی

اصول برگرفته از سنت نیز فراوان و متکثر است در اینجا تنها چند مورد را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم.

۱. «لا ضرر ولا ضرار»^۳
 ۲. انما الاعمال بالنیات^۴
 ۳. علی الید ما أخذت حتی تؤدیه^۵
 ۴. «ان الله رفع عن امتی الخطا و النسیان و ما استکرها علیہ» (حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱۹۸/۲)
 ۵. «الولد للفراش و للعاهر الحجر» (سیوطی، الجامع الصغیر، ۷۲۷/۲)
 ۶. کل شرط لیس فی کتاب الله تعالی فهو باطل^۶
 ۷. البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر^۷
- این دوره که به نام دوره‌ی رسالت و یا عصر نبوت بود، با شروع رسالت حضرت پیامبر ﷺ شروع شده و با رحلت پیامبر اکرم ﷺ به اتمام رسید. دو مصدر اساسی در این دوره، زیر بنا و حجر اساسی احکام الهی بوده است. یکی قرآن و دیگری سنت حضرت پیامبر ﷺ است. محمضانی در این رابطه می‌گوید: «و الی جانب هذا المصدر الأساسی للتشریع اضیف فی هذا الدور مصدر آخر و هو سنة النبی ﷺ ای ما صدر عنه من حدیث او فعل او تقریر» (محمضانی، فلسفه التشریع، ۳۲)

۲- دوره‌ی دوم: عصر خلفا تا نصف قرن اول

در اینکه اصحاب پیامبر در زمان حیات پیامبر ﷺ اجتهاد می‌کردند یا خیر در میان علمای اهل سنت اختلاف است برخی می‌گویند اصحاب در حال حیات پیامبر نیز اجتهاد می‌کردند و برخی دیگر می‌گویند اصحاب در زمان حیات پیامبر تنها گوش به فرمایشات پیامبر داشتند، در جای اگر از حضرت دور بودن سعی می‌کردند با تطبیق کلیات قرآن و روایات نبوی بر جزئیات حکم آن مورد را به دست بیاورد در غیر آن صورت منتظر رسیدن دستور پیامبر می‌نشستند.

اجتهاد اصحاب در زمان پیامبر

طرفداران نظریه نخست می‌گویند حضرت پیامبر ﷺ در زمان حیات خویش به اصحاب اذن اجتهاد می‌دادند و اصحاب، هم در حضور پیامبر ﷺ و هم در غیبت حضرت اجتهاد می‌کردند. «چون خداوند و حضرت پیامبر ﷺ ابا داشتند از این که اصحاب به صورتی تربیت شوند که در مقابل حوادث جدید توقف کنند و نتوانند از قرآن و سنت پیامبر ﷺ، حکم را استخراج کنند و در مقابل حوادث جدید از ادراک آنچه که لازم است، ناتوان بمانند در نتیجه کم کم به سوی جاهلیت برگردند. به همین دلیل حضرت راه‌ها و کیفیت اجتهاد را به اصحاب خویش تعلیم می‌داد تا بتوانند در مقابل مسائل جدید، احکام را به دست بیاورند» (توانا افغانستانی، الاجتهاد، ۲۹-۳۰)

ابن القیم جوزیه برای این مطلب که اصحاب در زمان حضرت پیامبر ﷺ اجتهاد می‌کردند. پیامبر ﷺ آنها را منع نمی‌کرد، مثال‌هایی را ذکر می‌کند.

۱. پیامبر ﷺ به اصحاب امر کرد که در بنی قریظه نماز را بخوانند ولی برخی از اصحاب اجتهاد کردند و نماز را در مسیر اقامه کردند. این گروه گفتند: نمی‌خواهیم نماز را به تأخیر بیندازیم، می‌خواهیم به سرعت نماز را اقامه کنیم. برخی از اصحاب نیز نماز را به تأخیر انداخته و به کلام حضرت ﷺ استناد می‌کردند. ابن القیم عمل این دو گروه اصحاب را به اهل ظاهر و اهل معانی و قیاس تشبیه و تعبیر می‌کند. (ابن قیم جوزیه، اعلام الموقعین، ۱/۱۶۱)

۲. مثالی دیگری را از زندگی امام علی علیه السلام ذکر می‌کند، پسر بچه‌ای که سه نفر دوباره آن ادعای پدری کردند و حضرت حکم کرد که بین شان قرعه زده شود و صاحب قرعه برای دو نفر دیگر دوثلث دیه را پرداخت کند، وقتی خبر به پیامبر رسید فقط خندیدن و رد نکردند. «و لما كان على باليمن أتاب ثلاثة نفر يختصمون في غلام فقال كل منهم هو ابني فأقرع بينهم، و جعل الولد للقارع، و جعل عليه الرجلين ثلثي الدية فبلغ ذلك النبي ﷺ فضحك حتى بدت نواجذه من قضاء علي» (همان)

۳. مثال دیگر این قضیه رفتار دو صحابی است که به سفر رفته بودند ولی آب را پیدا نکردند. یکی با یک حالت عجیب تیمم می‌کند و نماز می‌خواند. دیگری و دیگری بدون وضو نماز می‌خواند ولی بعد از پیدا کردن آب وضو می‌گیرد و دوباره نماز را در وقت می‌خواند، آنکه تیمم

می‌کند نماز را اعاده نمی‌کند. این امر وقتی برای پیامبر ﷺ نقل می‌شود، پیامبر هر دورا صحیح دانسته و تأیید می‌کند (همان)

۴. مثال دیگر موردی است که مردی از عمر بن خطاب درباره‌ی غسل سؤال می‌کند، اگر آب پیدا نکردیم چه کنیم؟ در آن هنگام عمار بن یاسر به عمر می‌گوید: «أما تذكر و كذا في سفر، أنا و أنت فأما أنت فلم تصل، و اما انا فتمعكت فصليت، فذكرت ذلك النبي ﷺ فقال النبي ﷺ: انما كان يكفيك هكذا، فضرب النبي ﷺ بكفيه الارض و نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه و كفيه» (بخاری، صحیح بخاری، ۲۱۱/۱)

عدم اجتهاد اصحاب در زمان پیامبر

باورمندان به نظریه دوم می‌گویند شئون اصحاب در زمان حضرت پیامبر ﷺ شنیدن از پیامبر ﷺ و عمل به قول ایشان بوده است، نه این که اجتهاد کنند دکتر مصطفی زرقا در این باره می‌گوید: «فشانهم في حياة الرسول استماع و اتباع و استفتاء منه فيما يشكل عليهم و بتعبير آخر: اعتماد على الرسول في الفهم و التوجيه في كل شئ» (زرقا، المدخل الفقهي العام، ۱۵۶/۱)

و اما بعد از رحلت حضرت پیامبر ﷺ اصحاب از حالت اعتماد به فرمایشات حضرت ﷺ به دوره‌ی اجتهاد انتقال پیدا کردند. دلیل این امر رحلت پیامبر که مرجع اصلی شریعت بود، می‌باشد. در نظر اصحاب در این دوره گاهی بین دستورات قرآنی و سنت و بین بیانات شفاهی حضرت ﷺ ناسازگاری پیش می‌آمد. لذا در این هنگام بود که ضرورت اجتهاد بین اصحاب به وجود آمد.

بعد از رحلت حضرت پیامبر ﷺ مسلمانان، سرزمین‌هایی که تحت سلطه‌ی کسری و قیصر بودند را فتح می‌کردند. به طبع ملت‌هایی که در آن سرزمین‌ها بودند با فرهنگ و رسومات خویش داخل در اجتماع مسلمین می‌شدند. مانند مردم مصر، سوریه، بلاد فارس، شمال آفریقا و... در نتیجه فرهنگ‌های آن ملل با فرهنگ اسلامی ممزوج شده و شهرهایی بوجود آمد که دارای انواع فرهنگ‌ها بودند. در این دوره با وجود توسعه‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نیاز مبرز به اجتهاد و احکام جدید که از قرآن و سنت استنباط شده باشد، پیدا شد. چون مسائل

و حوادث جدید، احکام مربوط و مناسب خود را می‌خواست، اگر چه به نحو کلی در میان قواعد کلی شرعی حکم آن مسائل جدید نیز بود، لیکن برای آشکار ساختن آن نیاز به تلاش و اجتهاد بود.

به نظر دکتر زرقا در این هنگام جز اجتهاد برای اصحاب راه دیگری باقی نمانده بود. «فلذلک کان لابد لصحابة الرسول ﷺ من الاجتهاد فی حلول تلك الامور المعقود التی تعرض لهم» (زرقا، المدخل الفقهي العام، ۱/۱۵۷)

دکتر زلمی می‌گوید: بعد از حضرت پیامبر ﷺ اصحاب متولی سلطه‌ی استنباط احکام شرعی شدند و عهد اصحاب «عهد التفسیر التشریعی» است. «يعتبر عهدهم عهد التفسیر و التشریعی» (زلمی، اسباب اختلاف الفقها فی الاحکام الشرعیة، ۱۷)

عهد اصحاب شروع و فتح باب استنباط است. اصحاب که به عنوان عالم و فقیه معروف بودند، عهده‌دار مقام قضاوت شدند. این اصحاب عالم و فقیه در عین حال حافظ قرآن، سنت پیامبر و عالم به اسباب نزول آیات بودند. لذا نزد مردم مورد اطمینان و وثوق بودند.

نمونه‌های از اجتهادات صحابه

الف: ازدواج حذیفه با زن یهودی

حذیفه بن الیمان در مدائن با یک زن یهودی ازدواج کرد. عمر بن خطاب در نامه‌ای به او امر می‌کند که از آن زن جدا شود. بعد حذیفه در جواب نامه، نامه‌ای به عمر بن خطاب می‌فرستد و از عمر سؤال می‌کند آیا این کار حرام است؟ عمر بن خطاب جواب می‌دهد می‌ترسم مسلمین به تو اقتدا کرده بو با زنان اهل ذمه ازدواج کنند، در نتیجه زنان مسلمان دچار فساد شوند. قول عمر از این قرار است: «أعزم عليك أن تضع كتابی هذا حتی تخلی سبیلها، فانی أخاف أن یقتدی بک المسلمون، فتزواجوا نساء اهل الذمة لجمالهن و کفی بذلک فتنه لنساء المسلمین» (جصاص، احکام القرآن، ۳/۴۰۸)

از عمل حذیفه فهمیده می‌شود که وی ازدواج با کتابیه را حرام نمی‌دانسته و از گفتار عمر نیز روشن است که ازدواج با کتابیه را حرام نمی‌دانسته لذا به حذیفه نگفت این کار تو حرام

است بلکه عمر آنچه که به نظرش مصلحت بود را بیان کرده است.

در تأیید این که اصحاب ازدواج با اهل کتاب را جایز می‌شمردند آن است که برخی از بزرگان صحابه با زنان اهل کتاب ازدواج نمودند مثلاً عثمان با نائله زن نصرانی و طلحه با زن یهودی از اهل شام ازدواج کرد و این می‌رساند ازدواج با زنان اهل کتاب در نظر آن‌ها حرام نبوده است. (ابن العربی، احکام القرآن، ۳/۵۵۵)

ب: اختلاف صحابه در تفسیر «محصنات»

در فتح القدیر نقل شده است که عمر کلمه‌ی «المحصنات» را در آیه‌ی «المحصنات من الذین أوتوا الكتاب» را به «المسلمات» تفسیر کرده است و اما حنفیه آن را به «العفائف» تفسیر کرده است. (ابن همام حنفی، فتح القدیر، ۳/۳۷۲)

ج: تفاوت بین زنان ذمی و غیر ذمی

ابن عباس زنان کتابی را از تحت حرمت آیه‌ی «لا تنکحوا المشرکات حتی يؤمنن» استثنا کرده است به سبب آیه‌ی «المحصنات من الذین أوتوا الكتاب» و از ابن عباس در این باره تفصیلی نقل شده که وی بین زنان ذمی و غیر ذمی فرق گذاشته است و ازدواج با زن ذمی را جایز می‌دانست ولی ازدواج با غیر ذمی را جایز نمی‌دانست. (جصاص، احکام القرآن، ۳/۴۰۸)

د: جنگیدن با مانعین زکات در زمان ابوبکر

اصحاب پیامبر ﷺ در مورد جنگ با کسانی که زکات را منع می‌کردند و نمی‌پرداختند، اختلاف داشتند. عمر قتال را با مانعین زکات جایز نمی‌دانست و به قول پیامبر ﷺ تمسک می‌کرد که حدیث پیامبر ﷺ این است: «أمرت أن أقاتل الناس حتی يقولوا: لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله عصم منی ما له و نفسه الا بحقه و حسابہ علی الله» و لی نظر ابوبکر قتال بود و می‌گفت: «و الله لأقاتلن من فرق بین الصلاة و الزکاة فان الزکاة حق المال و الله لو منعونی عقلا کانوا یؤدونه لرسول ﷺ لقاتلتهم علی منعه» (بخاری، صحیح بخاری، ۴/۲۵۷؛ مسلم، نیشابوری، صحیح مسلم، ۱/۹۳؛ توانا افغانستانی، الاجتهاد، ۳۴)

نمونه‌های زیادی هست که ذکر آنها به تطویل بحث می‌انجامد. لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

طریق و شیوه‌ی اصحاب برای استنباط احکام

اصحاب برای به دست آوردن حکم یک مسئله، اول به کتاب رجوع می‌کردند. در صورت یابیدن حکم به آن عمل می‌کردند و اگر حکم مسئله را در قرآن پیدا نمی‌کردند، به سنت نبوی ﷺ رجوع می‌کردند و به مؤثوراتی از حضرت پیامبر ﷺ رجوع می‌کردند و اگر از سنت حکم را پیدا می‌کردند به آن عمل می‌کردند. در صورت عدم دریافت حکم در سنت، اصحاب بین خودشان مشاوری می‌کردند تا حکم مسئله را از مؤثورات پیامبر ﷺ که بین اصحاب پخش بود، به دست بیاورند و اگر بعد از مشورت هم چیزی حاصل نمی‌شد به «رأی» خود عمل می‌کردند و با آرای خودشان اجتهاد می‌کردند.

محمد خضری درباره‌ی استنباط و اجتهاد اصحاب می‌گوید:

اصحاب در فتوای خودشان به دو چیز اعتماد می‌کردند: قرآن و سنت رسول الله ﷺ. اصحاب هر وقت حکمی را از سنت پیامبر پیدا می‌کردند، بالاتفاق به آن عمل می‌کردند. بعنوان مثال: ابوبکر وقتی که با حادثه‌ای رو به رو می‌شد، به کتاب خداوند نظر می‌کرد؛ اگر حکمش را پیدا می‌کرد، به آن حکم می‌کرد و اگر در کتاب خداوند حکم را پیدا نمی‌کرد به سنت پیامبر ﷺ نظر می‌کرد؛ اگر حکمی در سنت پیدا می‌کرد، طبق آن عمل می‌کرد و اگر در سنت هم حکم را پیدا نمی‌کرد از اصحاب سؤال می‌کرد که آیا شما از پیامبر ﷺ چیزی یاد گرفته‌اید که به آن حکم بکنند. چه بسا گروهی از اصحاب قیام می‌کردند و می‌گفتند پیامبر ﷺ در این مسئله این جوری حکم کردند. عمر بن خطاب نیز کار ابوبکر را انجام می‌داد و اگر از سنت پیامبر ﷺ حکمی را پیدا نمی‌کرد، سؤال می‌کرد آیا ابوبکر در این مسئله حکم کرده است؟ اگر ابوبکر در آن مسئله حکمی داشت به آن عمل می‌کرد... برای اصحاب مسائلی پیش می‌آمد که در آن مسائل نصی از کتاب و سنت پیدا نمی‌کردند. در این هنگام به قیاس رجوع می‌کردند که آن را «رأی» تعبیر می‌کردند و همچنین ابوبکر اگر در قرآن و سنت نص را پیدا نمی‌کرد و از اصحاب هم حکمی که پیامبر ﷺ به آن حکم کرده را پیدا نمی‌کرد، با مردم مشورت می‌کرد و اگر رأی آنها بر یک چیز اجتماع می‌کرد به آن حکم می‌کرد. این کار را

عمر هم بعدها انجام داد (خضری، تاریخ الشریع الاسلامی، ۶۲)

خضری در ادامه بیانش می‌گوید:

بذلك كانت مصادر الاحكام في ذلك العصر اربعة: الكتاب: هو العمدة و الثاني: السنة و

الثالث: القياس او الرأي و هو فرعهما الرابع: الاجماع: و بالضرورة لابد أن يكونوا في

اجماعهم مستندين الى نص في كتاب او سنة او قياس» (همان، ۶۳)

برای توضیح و آشنای بیشتر با این مسأله می‌توان به منابع که در پاورقی معرفی شده مراجعه

نمود^۸

محمدعلی سائیس تصریح می‌کند، اصحاب در دلالت نصوص تأمل می‌کردند و بعد رأی

را استعمال می‌کردند. چون بعد از دقت و تأمل در نصوص بر وجه صواب منطبق می‌شدند.

اجتهاد نزد اصحاب قیاس، استحسان، برائت اصلیه، سد الذرائع و مصالح مرسله را شامل

می‌شد» (سائیس، تاریخ الفقه الاسلامی، ۳۶)

مصطفی ابراهیم زلمی نیز تصریح می‌کند، اصحاب در اجتهاداتشان به قیاس و مصلحت

عمل می‌کردند (زلمی، اسباب اختلاف الفقهاء، ۱۷)

انواع اجتهادات اصحاب

مصطفی شبلی در کتاب «تعلیل الاحکام» اجتهاد صحابه را مورد بررسی قرار داده پنج نوع اجتهاد

را برای اصحاب بعد از پیامبر بیان نموده است، چون بیان ایشان در این زمینه هم کامل و هم مستند

است ما در این قسمت از بحث، مطلب ایشان را به صورت خلاصه و فشرده نقل می‌کنیم

کشف مستند احکام با استفاده از آیات قرآنی و روایات نبوی

اصحاب برای کشف حکم شرعی در مسائلی که روبه‌رو می‌شدند، اولاً به قرآن و سنت رجوع

می‌کردند.

مانند روایت ابو داود از جساده بن ابی أمية: «كنا مع بشر بن أرطاة في البحر فأتى بسارق

يقال له مصدر قد سرق بختية^۹ فقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا تقطع الأيدي في السفر»

(شبلی، تعلیل الاحکام، ۳۶)

ابن اربطاً می‌گوید: اگر این حدیث نبود حتماً دستش را قطع می‌کردم. اصحاب مطیع فرمایشات پیامبر ﷺ بودند. اگر چه علت حکم را هم نمی‌دانستند احکامی که مستند به روایات نبوی می‌شد را می‌پذیرفتند. این که حضرت پیامبر امر کرده حد سارق در سفر اجرا نشود حتماً علتی داشته و به خاطر دفع مفسده و جلب مصلحتی بوده. ابو یوسف علت آن را در یک روایتی یافته است، ابو یوسف از زید ابن ثابت با یک سند نقل می‌کند: «لا تقام الحدود فی دار الحرب مخافة أن يلحق أهلها بالعدو» (همان) یعنی حدود در دار الحرب اقامه نمی‌شود. به خاطر ترس از این که اهل آنجا به دشمن ملحق شوند.

مثل همین حدیث را ابن ابی شیبہ از عمر بن خطاب نقل کرده است که نوشته است: «الا لا یجلدون امیر جیش ولا سرية أحدًا الحدّ حتی یطلع علی الدرب لئلا یحمله الشیطان ان یلحق بالكفار» (ابن قیم جوزیه، اعلام الموقعین، ۲۹/۳)

کشف حکم موضوعات جدید با استفاده از نصوص شرعی، قیاس، اسحسان، مصلحت

این نوع احکامی هست که در زمان پیامبر ﷺ نبوده ولی اصحاب آن را نیکو دیده و به آن عمل کرده است. یا احکامی درباره حوادث جدید است اما اصحاب آنها را علت یابی کرده‌اند و آنها را موافق با علل منصوصه تشخیص داده‌اند. مثلاً قرآن در زمان پیامبر ﷺ نوشته شده بود ولی جمع نشده بود. به خاطر این که ترس از ضیاع و از بین رفتن آن داشتند. عمر به ابو بکر می‌گوید: قرآن را جمع کن، ابو بکر به عمر می‌گوید: کاری را که پیامبر ﷺ انجام نداده است، من چطور انجام بدهم. عمر به ابو بکر می‌گوید: «والله انه خیر و مصلحة الاسلام» وقتی ابو بکر قانع می‌شود، به زید بن ثابت امر می‌کند قرآن را جمع‌آوری کند. (شلبی، تعلیل الاحکام، ۶۴)

مثال دیگر در این زمینه اضافه شدن اذان سوم در اذان جمعه است، در زمان عثمان در نمازهای جمعه اذان سومی را به خاطر کثرت جماعت در مسجد اضافه کرد، در حالی که در زمان پیامبر ﷺ چنین نبوده است. این کار را به خاطر مصلحت انجام داده است تا صدا به قسمت‌های بعید از منبر برسد و مردم به نماز برسند. (همان، ۶۵)

بنابر فقه اهل سنت در روز جمعه یک اذان گفته می‌شود و هنگام ارائه خطبه‌ها اذان دیگری گفته می‌شود. در زمان عثمان بعد از این اذان دوم یک اذان دیگری هم خوانده شد و تا امروز هم باقی است.

تغییر حکم شرعی قطعی با استناد به کشف منقذی شدن علت حکم یا کشف تغییر علت حکم

این نوع احکام، احکامی هستند که مطلق واقع شده‌اند یا این که به علتی تعلیل شده‌اند؛ ولی وقتی مورد بررسی قرار می‌گیرند، مشخص می‌شود که این علل زائل شده یا این که آنچه که بر آن حکم تشریع شده بود، تغییر کرده است و اصحاب به طبع این تغییر، احکام را نیز تغییر می‌دادند.

مثلاً در فرمانی حضرت پیامبر ﷺ، رفتن زن‌ها به مسجد را مباح کرده بودند. همان طور که ابو داود این حکم را با یک سند از ابو هریره نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «لا تمنعوا إماء الله، مساجد الله و لكن لیخرجن تفلاتٍ» (ای ابو داود سجستانی، سنن ابی داود، ۱/۱۵۵) مراد از اماء الله در این روایت زن‌ها هستند. پیامبر خدا ص امر می‌کند: که آن‌ها را از رفتن به مساجد منع نکنید. ولی وقتی زن‌ها برای رفتن به مسجد خارج می‌شوند، بدون بوی خوش خارج شوند.

چون بعدها اوضاع اجتماعی و حالات زنان تغییر کرد و به گونه‌ای شد که از عائشه ام المؤمنین نقل شده است که اگر حضرت ﷺ الآن بودند، به زن‌ها برای رفتن به مساجد اجازه نمی‌داد. قالت عائشه: «لو أدرك رسول الله ﷺ ما أحدث النساء لمنعهن المساجد كما منعت نساء بنی اسرائیل»

بنابر این چون ترس از فساد بود، لذا از رفتن زنان مساجد منع شده است. پس جواز رفتن زنان به مساجد مشروط به این است که موجب فساد نشود، علت جواز رفتن زنان به مساجد در فرض عدم فساد و حرمت رفتن زنان به مساجد در فرض فساد از حدیث ابن عمر قابل استفاده است، ابو داود از ابن عمر نقل می‌کند «عن ابن عمر عن رسول الله ﷺ انه قال: لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن».

مثال دیگر در این زمینه آن است که در زمان حضرت پیامبر ﷺ نوافل ماه رمضان بدون

جماعت اقامه به صورت فرادا اقامه می‌شد. تعلیل حضرت پیامبر ﷺ این بود اگر این نوافل به جماعت خوانده شوند، خوف از آن می‌رود که مردم با جماعت خواندن نوافل، نوافل رمضان را بر خود فرض و واجب بدانند. ولی بعد از زمان حضرت ﷺ در زمان عمر بن خطاب، خلیفه‌ی دوم چون دید این سبب زائل شده و ترس از ظن به فرض بودن ندارد، امر کرد که در مسجد نوافل ماه رمضان به جماعت خوانده شود. از عمر بن خطاب نقل شده است: «و الله أنى لأراني لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان أمثل» بعد به ابی بن کعب امر کرد که با مردم نافله‌های رمضان را به جماعت بخواند و در شب بعدی که دید مردم با جماعت نماز می‌خوانند گفت: «نعمت البدعة هذه التي تتامون عنها أفضل من التي تقومون» (باجی، الموطأ بشرح الباجی، ۲۰۷/۱)

تغییر حکم شرعی قطعی با استناد به مترتب شدن مفسده‌ای بر آن حکم

این نوع اجتهاد افعالی است که یا خداوند آن افعال را در کتاب خود تشریع کرده است یا حضرت پیامبر ﷺ آن افعال را انجام داده است. واما گاهی اصحاب آمده‌اند از آن افعال نهی کرده‌اند، در حالی که خودشان به مشروعیت این افعال اعتراف کرده‌اند. نهی اصحاب از این افعال به خاطر آن است که در صورت انجام آن مفسده مترتب می‌شود، لذا برای جلوگیری از بروز مفسده‌ای از انجام این افعال نهی کرده‌اند. یعنی رفتار اصحاب در این رابطه یک امر ثانوی و مقطعی است نه حکم شرعی ثابت دائمی، چون خود اصحاب به وجود حکم ثابت شرعی در آن مورد اعتراف داشته و دارند.

برای مثال خداوند در سفر قصر صلاة را تشریع کرده، در زمان پیامبر ﷺ نیز این تشریع بوده، خلیفه‌ی اول، دوم و اصحاب نیز به آن عمل می‌کردند. ولی در زمان عثمان بنابر روایت سالم مولی عبد الرحمن بن حمید، عثمان بن عفان نماز را در سفر تمام خوانده و به مردم خطاب کرد و گفت: «ایها الناس إن السنة سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم و سنة صاحبيه و لكن حدث العام من الناس فحفت أن تستنوا»

از زهری روایت شده است: «ان عثمان أتم الصلاة بمنى من أجل الأعراب لأنهم كثروا

عامنذ، فصلی بالناس أربعاً لیعلمهم أن الصلاة أربع...» (شلبی، تعلیل الاحکام، ۴۶)

از این جا معلوم می شود که نماز اصلاً در سفر بر قصر تشریع شده است، اما عثمان بن عفان به خاطر آنکه مردم بدانند نماز چهار رکعتی است، نماز در سفر را چهار رکعت می خواند. روشن است که این امر یک قضیه موقت و آن زمانی بوده نه ثابت و دائمی، ولی متأسفانه کاری که عثمان کرده تا امروز باقی مانده است و مسلمانان در سفر دچار مشقت شده اند.

علت این که عثمان نماز را در سفر تمام خوانده روشن نیست. دلیلی هم که برای این کار عثمان گفته شده صلاحیت دلیل بودن را ندارد. زیرا احکام مانند تعداد رکعات نماز برای مردم تا آن زمان (یعین سی چند سال از بعثت و بیست و اندی سال از زمان هجرت و قریب به پانزده سال از رحلت پیامبر می گذرد) به خوبی روشن شده بود و همه می دانستند، چه چیزی فرض بوده و چه چیزی فرض نبوده است. در زمان پیامبر ﷺ خلیفه ی اول و دوم نماز را در سفر قصری می خواندند. و اگر هم بر فرض جمعی بودند که احکام به این واضحی را نمی دانستند می بایست در ایام حج مبلغانی تعیین می شد تا احکام نماز را به مردم یاد بدهند نه این که حکم شرعی ثابت را تغییر دهند.

تغییر حکم شرعی قطعی با استناد به اقتضائات زمان و مکان

این اجتهادات که نوعاً احکام بازدارنده ای است که موقعیت حال، زمان و مکان آن را اقتضا می کرد در حالی که در زمان پیامبر ﷺ نبوده اند، اصحاب با آن احکام قضاوت می کرد تا مفساد حتمی یا ظنی را دفع کنند. اگر چه موجب تخصیص نص یا موجب ترک ظاهر نص هم می شد.

این باب وسیعی است که باب سیاست و قضاء نامیده شده است. به عنوان مثال در زمان پیامبر ﷺ و خلیفه ی اول و دو سال اول خلافت عمر بن خطاب اگر کسی در یک جا زنش را سه طلاقه می کرد، یک طلاق محسوب می شد؛ ولی در زمان عمر بن خطاب این سنت عوض شد و اگر کسی در یک جا سه طلاق می گفت، باید از زنش جدا می شد. متأسفانه این سنت سیئه در میان مسلمانان هنوز هم باقی است. در این باره از برخی اصحاب روایت شده است که ابن عباس می گوید: «كان الطلاق علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و

سنتین من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب: ان الناس قد استعجلوا فی أمر قد كانت لهم فيه أناة، فلو أمضيناه عليهم فأمضاه عليهم»
در تتمه این روایت عمر می‌گوید: این که مردم در یک امری عجله می‌کنند در حالی که برای مردم در آن امر یک آرامشی هست. اگر من آن امر را امضا کنم، دیگر بر آنها امضا می‌شود و مردم به آن امر ملزم می‌شوند.

مسلم، احمد، حاکم در روایت طحاوی از طریق طاووس از ابن عباس روایت کرده‌اند که در زمان عمر خود عمر گفته است: «ایها الناس قد كانت لكم فی الطلاق أناة وإنه من تعجل أناة الله فی الطلاق ألزمنه أياه...» (شلبی، تعلیل الاحکام ص ۵۵-۵۶)
این بود خلاصه‌ای از بیانات مصطفی شلبی در «کتاب تعلیل الاحکام» در ارتباط با شیوه‌ها و مسالک اجتهاد اصحاب پیامبر که ما خاطر اختصار ناچار شدیم آن را به صورت گزیده، فشرده در این قسمت از بحث ذکر کنیم

متأسفانه نمونه‌های از اجتهادات اصحاب مخصوصاً در زمان عمر که بسیار از این اجتهادات، مصداق روشن اجتهاد در مقابل نص است در رفتارهای صحابه فراوان دیده می‌شود^۱ که به خاطر تحلیل‌ها و تعلیل‌هایی که از احکام داشتند، یا به خاطر مصلحتی که خودشان و یا با مشورت با اجتماع اصحاب به آن می‌رسیدند، به راحتی توانستند، احکامی را که در زمان پیامبر ﷺ بوده به حالت تعلیق و تعطیل در آورند حتی احکام که در دوران پیامبر بوده را کاملاً ممنوع کرده و نهی کنند. ما این‌جا در صدد بررسی کارکرد صحابه در این زمینه نیستیم لذا برای پرهیز از طولانی شدن مطلب به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

اسباب اختلاف در فقه صحابه

علل که برای اختلاف اصحاب از نظر اهل سنت بیان شده است سه امر است، اختلافات که ریشه فهم قرآن دارد، اختلافات که ریشه در فهم سنت و اختلافات که ریشه در استخدام و استعمال رأی و قیاس دارد

محمد خضری اختلافات فقهی صحابه که ریشه فهم قرآنی دارد را در دو زمینه معرفی

می‌کند الف: برخی الفاظ بین دو معنا یا بیشتر مشترک لفظی هستند، همین تعدد معانی سبب تعدد فهم از آیات می‌شود مانند کلمه «قرء» ب: گاهی در مورد یک موضوع دو حکم متفاوت رسیده، این نیز سبب اختلاف در فتاوی صحابه گشته است» (خضری، تاریخ التشریع الاسلامی، ۶۸-۶۹)

اختلافات فقهی صحابه که ریشه در فهم سنت دارد نیز فراوان است، مصطفی زلمی اختلافات مربوط به سنت است را ناشی از حالات راویان از حیث امانت، ثقه بودن، ضابط بودن و ناشی از وصول حدیث به برخی غیر از دیگری می‌داند. (زلمی، اسباب اختلاف الفقهاء، ۱۸)

اختلافات فقهی صحابه که ریشه در استعمال رأی و قیاس دارد نقش عمده در اختلافات فقهی صحابه بازی می‌کند چون تفاوت در برداشت و فهم یک امر طبیعی است، بلکه از نعمات الهی است و با همین تضارب آراء است که مسیر و طریق ترقی برای بشر آشکار می‌گردد.

دو نکته در رابطه با ریشه‌های اختلافات فقهی صحابه

برای ریشه یابی اختلافات اصحاب در زمینه‌ها و عرصه‌های مختلف فقهی، سیاسی، اجتماعی اصحاب دو مسأله را نباید از ذهن دور داشت

الف: اصحاب و به دنباله آن اهل سنت به خاطر عمل نکردن به وصیت حضرت پیامبر ﷺ. رها کردن و ترک ثقل اصغر و تنها چسبیدن به ثقل اکبر در حالی که پیامبر فرمود «لن یفترقا حتی یردا الیّ الحوض». چاره‌ای جز تمسک به ظنون نداشتند به تعبیر دیگر نتیجه طبیعی این کار پناه آوردن به عمل به قیاس، استحسان، مصلحه مرسله... می‌باشد.

ب: در دوره صحابه به خصوص در زمان ابو بکر و عمر، سیاست منع کتابت حدیث پی‌ریزی شد که در حدود یک قرن ادامه داشت. محمد خضری درباره‌ی منع کتابت حدیث و همچنین منع گفتن حدیث، هشت مورد را ذکر کرده‌اند. مثلاً ذهبی در تذکره الحفاظ از ابن ابی ملیکه نقل کرده است که می‌گوید:

ان الصدیق جمع الناس بعد وفات نبیهم فقال: انکم تحدثون عن رسول الله ﷺ احادیث تختلفون

فیها و الناس بعدکم اشدّ اختلافاً فلا تحدّثوا عن رسول الله شیء فمّن سألکم فقولوا بیننا و بینکم کتاب الله فاستحلّوا حلاله و حرّموا حرامه (خضری، تاریخ التشریع الاسلامی، ۵۹)

از معن بن عیسی روایت شده است که گفته است: مالک از عبد الله بن ادريس از شعبه سعید بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند: که عمر بن خطاب سه نفر را به خاطر این که زیاد حدیث از پیامبر ﷺ نقل می‌کردند، حبس کرد. «أن عمر حبس ثلاثة ابن مسعود و أبا الدرداء و أبا مسعود الانصاری فقال: قد اکثرتم الحدیث عن رسول الله ﷺ» (صالح، علوم الحدیث، ۳۰)

و صبحی صالح درباره‌ی عمل ابو بکر و عمر از تذکرة الحفاظ چنین نقل کرده است: «فهذا ابو بکر یجمع بعض الاحادیث ثم یحرقها» و عمر کتابت و نشر حدیث موجب تحریف قرآن معرفی می‌کند (همان)

در این یک قرن بسیاری از آثار نبوی به خاطر عدم کتابت آثار حضرت، از طرف صحابه فراموش شد و بعدها هم که این ممنوعیت کتابت و نشر حدیث برداشته شد، این کار خود در دوره‌ی امویان سبب جعل و وضع حدیث از طرف مغرضین شد.

با این حال طبیعی است که صحابه برای رسیدن به حکم به موارد ظنی مانند قیاس، رأی و... رجوع کند.

معنای «رأی» در عصر صحابه

در این که مقصود از «رأی» چیست فقهای اهل سنت نظر واحدی ندارند. برخی آن را همان قیاس دانسته و برخی دیگر آن ضد را و معارض قیاس شمرده‌اند^{۱۱}

بر این اساس طبیعی است که فقهای اهل سنت در دوره‌های بعد از صحابه نسبت معنای «رأی» که صحابه استعمال و استخدام می‌کردند اختلاف داشته باشند و هر گروه آن را بر معنای دلخواه خود حمل کنند لذا در جواب پرسش «رأیی که اصحاب آن را استعمال کرده است به چه معنی است؟» از طرف علمای اهل سنت با جواب‌هایی مختلف برو برو می‌شویم. برای نمونه به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم. «رأی نزد اصحاب، عمل به قیاس و اخذ به مصلحت است»، (ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیة، ۱۶/۲) «رأی، اخذ به قیاس و استحسان است»، (عبد القادر، نظرة عامة فی تاریخ الفقه الاسلامی، ۲۱۹/۸) «رأی نزد اصحاب همان طور که از فتوای

آنها ظاهر می‌شود، به معنی حکم است». قواعد عامه مثل «لاضرر و لا ضرار» را که بعدها مصالح مرسله نامیدند. به دلیل خطر توسعه در رأی فقها، به رجوع به یک اصل معین محدود کردند که آن اصل همان قیاس است. «رأی بر رجوع به اصول عامه در مقابل قیاس اطلاق شده» (خضری، تاریخ التشریع الاسلامی، ۱۹۶-۲۰۰) «رأی نزد اصحاب شامل قیاس، استحسان، برائت اصلیه، سد ذرائع و مصالح مرسله می‌شود» (سایس، تاریخ التشریع الاسلامی، ۳۶) اگر به تعبیرات مانند «اصحاب قائل به رأی بودند» و «با رأی اجتهاد می‌کردند» و «عمل به رأی را تجویز می‌کردند» و «به مقتضاء رأی حکم می‌دادند»، توجه که عبارات صحابه و عباراتی که در مورد رأی و استعمال رأی از طرف اصحاب رسیده، می‌باشد در می‌یابیم که اصحاب مادامی که در مورد یک مسئله در قرآن و سنت تفحص نمی‌کردند، به سراغ رأی نمی‌رفتند و اگر با نص هم اجتهاد می‌کردند بر چنین اجتهادی «رأی» را اطلاق نمی‌کردند و وقتی که «رأی» را مذمت می‌کردند و یا کسی که به رأی عمل می‌کرد را مذمت می‌کردند، مراد آنها اجتهاد به نص نبوده است. بلکه مقصود مذمت کسانی بودند که بدون فحوص و جستجو از نص و حکم به سراغ رأی می‌رفت، و چنین اشخاصی از طرف صحابه مورد انکار قرار می‌گرفت.^{۱۲}

بر اساس آنچه گذشت می‌توان نسبت به فقه سنی در عصر صحابه به نتایج ذیل دست یافت.

۱. به نظر علمای اهل سنت مصادر فقه اصحاب قرآن، سنت، اجماع و رأی بوده است.
۲. فقه آنها یک فقه واقعی بوده که اصحاب بر نهج و طریقی که در زمان پیامبر ﷺ مشی می‌شد، مشی می‌کردند.
۳. قضاوت و فتوای اصحاب به عللی که از نصوص کتاب و سنت اخذ می‌شد، مستند بود.
۴. اجتهاد اصحاب در مواردی که حکم مسئله در نص نبود، (یا اگر نصی بود به علت مصلحت یا مفسده‌ای مجالی برای اجرای آن نبود) به خاطر حاجت مردم و مصالح آنها مجال وسیعی داشته است.
۵. اصحاب صور و فروضی که هنوز واقع نشده بود را مطرح نمی‌کردند تا برای آنها احکامی

را قرار بدهند. مادامی که حادثه‌ای رخ نمی‌داد اصحاب دنبال حکم آن نمی‌رفتند. لذا در زمان‌های بعدی از اصحاب فتوای کم صادر شده است.

۶. برخی اصحاب به برخی دیگر در احکام رجوع می‌کردند تا حق برای او روشن شود و یا این که به نص دسترسی پیدا می‌کرد.

۷. در این دوره دو امر مهم اجماع، و استفاده از قیاس و رأی متولد گشت و هر دو از مصادر و منابع احکام شرعی در فقه اهل سنت شدند. چون در زمان دو خلیفه اول وقتی که در موضوعی، از قرآن و سنت نص پیدا نمی‌شد، با اصحاب پیامبر ﷺ مشورت می‌کردند. این امر منشأ ایجاد اجماع شد. عملکرد و فتاوی اصحاب که متخذ از رأی و قیاس بود نیز منشأ پیدایش قیاس گشت. شخص خلیفه دوم در زمینه یکی از شاخص‌ترین الگوها است، عمل و رفتار وی در رابطه با قیاس و رأی برای اهل قیاس و مدرسه رأی یک حجت قاطع و دائمی می‌باشد. «ان طريقة عمر الفقهية كانت حجة خالدة لمدرسة اهل الرأي في العراق» (زرقاء، المدخل الفقهي العام، ۱/۱۶۴)

۳- دوره سوم (دوره‌ی تابعین از نصف قرن اول تا اوائل قرن دوم)

این دوره تمهید و شروع دوره‌ی تأسیس برای فقه اهل سنت است. در زمان عمر بن خطاب بر اساس سیاست‌های اتخاذی خلیفه صحابه در مدینه مستقر بودند مگر کسانی که از طرف عمر به بلاد به عنوان والی تعیین می‌شد. ولی در زمان خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفان ممنوعیت مذکور برداشته شد و اصحاب متفرق شدند و برای خودشان وطن‌های جدیدی را انتخاب کردند. اصحاب به هر جایی که می‌رفتند با خودشان احادیث حضرت پیامبر را می‌بردند و احکام شرعیه را که از پیامبر ﷺ آموخته بودند به مردم تعلیم می‌دادند در نتیجه همین تعلیم اصحاب، طبقه‌ی تابعین به وجود آمد.

ابن قیم به تأثیر اصحاب در نشر احکام اسلامی اشاره کرده و می‌گوید: «الفقه انتشر في الامّة عن اصحاب ابن مسعود بالعراق و اصحاب زيد بن ثابت و ابن عمر بالمدينة و اصحاب ابن عباس بمكة» (ابن قیم جوزیه، اعلام الموقعین، ۱/۲۳؛ زرقاء، المدخل الفقهي العام، ۱۶۰)

به سبب وجود این اصحاب در بلاد مختلف، مدارس فقهی مختلفی به دست تابعین آن اصحاب، در شهرهای متعدد تأسیس شد. تابعینی مانند سعید بن مسیب در مدینه، عطاء بن ابی رباح در مکه، ابراهیم نخعی در کوفه، حسن بصری در بصره، مکحول در شام، طاووس در یمن از کسانی بودند که هر کدام دارای یک مذهب فقهی که دائر مدار اجتهاد و نظرات استاد صحابی بود، به وجود آوردند و در آن مکان‌ها تأثیر گذار شدند.

خصوصیات فقه سنی در دوره تابعین.

در عهد تابعین، فقه و تشریع، تطور و پیشرفت ملموسی تجربه نمود و در عرصه‌های گوناگون پیامدها و ثمرات را به همراه داشت که در چند مورد از آثار و پیامدهای این دوره در فقه سنی اشاره می‌کنیم.

الف: جدایی و تفرقه سیاسی

اگر در تاریخ اسلام بنگریم ریشه‌های دوگانگی جریان‌های سیاسی را در دوران پیامبر، نهال آن را در هنگامه رحلت پیامبر اسلام می‌بینیم، در داستان سقیفه و بیعت نکردن امیرالمؤمنین، بنی هاشم و جمعی از صحابه به پیروی از علی بن ابی طالب این دوگانگی آشکار و علنی شد، اما در میان اهل سنت این تفرقه و جدایی را بیشتر به دوران بنی امیه نسبت می‌دهند و ریشه‌ها و پایه‌های آن را تمکین نکردن معاویه از حضرت امیر المؤمنین معرفی می‌کنند، لذا در فقه سنی یکی از پیامدهای دوره سوم را آشکار شدن تفرقه سیاسی اعلان موجودیت گروه‌های تحت عنوان شیعه، و خوارج می‌شمارند، که بر سر جانشینی پیامبر باهم اختلاف دارند.

محمد خضری این خصوصیت یکی از ممیزات این دوره شمرده گفته است: «تفرق المسلمین سياسياً كما بينا في التصوير السياسي فقد كان كل فريق ممن ذكرنا من الخوارج و الشيعة له ميول خاصة...» (خضری، تاریخ التشریع الاسلامی، ۷۳)

البته قابل ذکر است چنانکه بیان شد این دوگانگی نه از زمان بنی امیه که از سقیفه بنی ساعده آغاز گشت نه از عصر امویان، و هرچه زمان بیشتر می‌گذشت نشانه‌ها و علایم این دوئیت برای مردم آشکارتر می‌شد بله خوارج بعد از صفین به وجود آمد اما شیعه بعد رحلت

پیامبر رسماً آغاز گشت و حتی در زمان پیامبر برخی از اصحاب همانند سلمان و ابوذر را شیعه علی می‌گفتند.

و نکته‌ای دیگر این که این دوگانگی یک دوگانگی سیاسی صرف نبود بلکه یک جدایی اعتقادی بود چون شیعه امامت را امتداد نبود می‌داند که توسط پیامبر به مردم معرفی و تبیین شده است و یکی از وظایف این امام رهبری جامعه است نه همه‌ی آن در حالی در نگاهی اهل سنت امامت چیزی جز همان رهبری و زعامت ظاهری جامعه نیست.

ب: پراکنده شدن علما در بلاد و شهرهای مختلف

گفتیم بعد تغییر سیاست حکومت مبنی بر استقرار صحابه در مدینه اصحاب به شهرها مراجعه نمودند، طبیعی بود که مردم نیز برای فراگیری علوم دینی به آن مراجعه می‌کردند و همین سبب شد که علما و فقها در شهرها مختلف پراکنده شوند، پراکندگی علمای اسلام به حدی رسید که پس از آن اجتماع و شورای آنها، عادتاً امکان پذیر نبود؛ لذا مکاتب و مدرسه‌های مانند مدرسه کوفه، مدرسه بصره، مکه، مدینه، شام، مصر رونق گرفتند، به خاطر همین پراکندگی شور و مشورتی که در دوران صحابه برای کشف حکم یا تصمیمات حکومتی صورت می‌گرفت دیگر امکان پذیر نبود و اگر با مسائلی جدید رو به رو می‌شدند، اگر نص قرآنی و روایی نمی‌یافتند مستقیم به دنبال اجتهاد و تمسک به رأی می‌رفتند.

ج: شکل‌گیری دو مذهب فقهی «اهل حدیث و اهل رأی»

هرچند ریشه‌های مذاهب و مکاتب متعدد فقهی در میان اهل سنت را باید در همین دوران جستجو نمود اما این مذاهب تا آن روز شکل شمایل رسمی به خود نگرفته بود ولی در این بین دو گروه «اهل حدیث» و «اهل رأی» تبدیل به جریان و مکتب فقهی گشته و در میان لایه‌ها جامعه نفوذ نموده بود دلیل آن این بود که فقهای تابعین در این دوره برخی نص گرا بودند و از نصوص تعدی و تجاوز نمی‌کردند. این گروه در آن زمان به نام «اهل الحدیث» معروف بودند، و گروه دیگری از تابعین به علاوه عمل به نصوص با استمداد از نصوص به قیاس، اسحسان و مصالح عمل می‌کردند. این گروه در آن زمان به نام «اهل الرأی» معروف بودند. محمد خضری

به این ممیز نیز اشاره کرده و گفته است: «بدء النزاع بين الرأي و الحديث و ظهور انصار لكل من المبدأين» (خضری، تاریخ التشریع الاسلامی، ۷۸)

د: آغاز تدوین حدیث و شروع فصل جدید برای نقل و نشر روایات

وقتی عمر بن عبدالعزیز به عنوان خلیفه دستور تدوین احادیث نبوی را صادر نمودند جنب و جوشی برای جدید برای حفظ، نقل، تدوی و انتشار احادیث شکل گرفت، و اولین حدیث نگاری‌ها در میان اهل سنت آغاز گشت، و حدیث نبوی در جامعه جان تازه‌ای گرفت. نکته‌ای قابل ذکر این که در مکتب اهل بیت هیچ وقت تدوین متون حدیثی و حدیث نگاری متوقف نشده بود لذا حضرات معصومین در برخی اوقات احادیث را که نقل می‌کردن به کتب مانند صحیفه فاطمه، جامعه و دیگر کتب حدیثی که در اختیار داشتند استناد می‌داند.

ه: ظهور وضاعان و جعلان حدیث.

با فراهم آمدن فضای باز برای نشر و تدوین احادیث فرصتی تازه‌ای نیز برای دنیا پرستان، افراد سودجو و منافقان فراهم شد تا با جعل، نقل و نشر احادیث برای خویش نام و نشانی به ارمغان آورند و از پشت خنجری بر پیکر اسلام وارد سازند

هرچند اتخاذ سیاست تدوین حدیث از طرف دستگاه حکومتی زمینه را برای تدوین احادیث جعلی و برای نسل‌های آینده فراهم کرد اما نکته‌ای قابل تأمل در این زمینه این است که قبل از دوران عمر بن عبدالعزیز مخصوصاً از دوران معاویه جعل احادیث به وفور دیده می‌شود و جاعلان این عصر نیز روایات شان با همان سلسله راویان قبلی بیان می‌کردند.

و: پدید آمدن فقه‌های غیر عرب

سیاست تبعیض طبقاتی ساختن جامعه اسلامی که توسط خلیفه دوم تدوین و اتخاذ گشت موالی یا همان غیر عرب‌ها در پائین‌ترین طبقه اجتماعی قرار داشتند و سیاست توسط حکام بعدی نیز هر چند به صورت غیر رسمی ادامه یافت. مخصوصاً اگر پای اغراض سیاسی در میان بود برتری عرب بر عجم خویش را آشکارتر هویدا می‌ساخت، چون اصحاب به شهرهای

مختلف رفتند چه بسا بسیاری از ساکنان آن شهرها عرب نبودند و چون علم مرید استعداد، تلاش و زحمت است و امیر و وزیر نمی‌شناسد، عجم‌های که سر به درگه علم نهادند با علاقه و جدیت، تلاش و استعدادی که داشتند کم کم پا به عرصه فقاهاست گذاشتند، علما و فقها غیر در جامعه به وجود آمدند مصطفی زلمی در این رابطه می‌نویسد: «بروز الفقها من غیر العرب مما همتهم فی الحركة العلمية الفقهية بما كان لديهم من مواهب و قابليات» (زلمی، اسباب اختلاف الفقها، ۱۹)

ز: کشیده شدن مباحث فقهی به سوی مباحث فرضی

این دوره اگر چه دوره‌ی و استقلال فقه است، و از جهت دیگر این دوره سرآغاز و شروعی برای گرایش فقه به سوی فرضیات است. بر همین اساس فروع و متعدد و متکثری پدید آمد تا جای که در این دوره نتایج نظری و فرضی فقهی بیشتر از نتایج مسائل واقعی بوده. چنان که گفته شده «فكان هذا العهد نقطة الارتكاز فی تحول الفقه بعد ذلك عن صفته الواقعية» (زرعاء، المدخل الفقهی العام، ۱۶۸)

این اسباب در آن زمان هم منشأ اختلافات فراوان گشت و هم سرآغاز پدید آمدن فروع متفاوت و متکثر فقهی. و اختلافات فقها در مورد مسائل، پدیده‌ها و فروع فقهی هم موجب پیشرفت و بازشدن صور و احتمالات متعدد گشت و هم متأسفانه سبب نزاع، جدال، اختلافات مذهبی، تعصب کور و جمود فکری و مذهبی شد.

۳-۱ شیوع و نمو مدارس فقهی اهل سنت

۳-۲-۱ مدرسه اهل حدیث

اگر چه پایتخت و مقر حکومت اسلامی از زمان خلافت امیر المؤمنین از مدینه به که کوفه انتقال پیدا کرد، دیگر به مدینه بازنگشت بلکه در شام و عراق باقی ماند اما مدینه زعامت دینی را همواره به دوش کشیده و جایگاهش را از این جهت حفظ نموده بود. چون تعداد زیادی از اصحاب پیامبر اسلام در مدینه باقی مانده بودند. مثل ابن عباس، زید بن ثابت، عبد الله بن

عمر و علمای تابعین که فقه را از این اصحاب آموخته بودند و مشهور بودند. بعلاوه افرادی مثل سعید بن المسیب، عروة بن زبیر، قاسم بن محمد، ابوبکر بن عبد الرحمن، عبید الله بن عبد الله، سلمان بن یسار و خارجه بن زید در مدینه به «الفقهاء السبع» معروف بودند.

۲-۱-۳ مدرسه اهل رأی

علت نام گذاری مدرسه‌ی اهل حدیث به این اسم این است که احادیث حضرت پیامبر را زیاد روایت می‌کردند و در اجتهادات به استعمال رأی خیلی تمسک نمی‌کردند.

اما مدرسه‌ی اهل رأی از حیث علمیت کمتر از مدرسه‌ی حدیث نبود؛ زیرا حضرت امیر المؤمنین کوفه را مقر حکومت اسلامی قرار داد و نیز برخی اصحاب مثل ابن مسعود، ابو موسی اشعری، سعد بن ابی وقاص، عمار بن یاسر، حذیفه بن الیمان العبسی، انس بن مالک به کوفه رفته بودند. این اصحاب به تعلیم و تربیت افرادی مثل: علقمه بن قیس النخعی، شریح القاضی، عمر بن شراحیل الشعبی، مسروق بن الابدع، ابراهیم النخعی، سعید بن جبیر و ... پرداختند که هر کدام از علمای مشهور زمان خود شدند. علت نام گذاری این مدرسه به این نام این است که در عراق احادیث نبوی زیاد انتشار نمی‌یافت؛ زیرا حیات اجتماعی و مدنی در آنجا منعقد شده بود و افکار گوناگون به وجود آمده بود و در آنجا حوادث زیادی پیش می‌آمد که حکم آنها در نصوص صریحاً پیدا نمی‌شد. این امر باعث می‌شد که اصحاب به استعمال رأی پناه برند.^{۱۳}

استعمال رأی در مدرسه اهل رأی از طریق قیاس، استحسان و استصلاح به کار گرفته می‌شد، در مقابل اهل حدیث مخالفت پرداخته و مدعی بودند که اهل رأی در طریق خود برای کشف حکم شرعی مرتکب تبعیت از هواء و هوس شده است. لذا در دوران بعدتر گروهی به پیروی از داود ظاهری^{۱۴} اصل قیاس را منکر شدند. در اهل رأی مدعی بودند که استخدام رأی در جای که نصی قرآنی و روایی وجود ندارد تبعیت از هوا و هوس نیست بلکه یک طریق طبیعی و معقول برای کشف حکم شرع است. برای همین گفته شده: «انها هی اشرف الطریقتین لان الاحادیث التي تؤخذ منها الاحکام قليلة غیر كافية لتنظیم کل العلاقات و تقنینها

فاذا ارید أن لاتملاً بالاحادیث غیر الصحيحة کل ثغرات الفقه فیجب أن یجتهد فی القلیل الموجود بکل طرق الاستنتاج الاولی لکن یبنی صرح الفقه و العالم النظری قد یتستیع بسهولة أن یرفض ضرورة الرأی فی مصدرية التشريع لانه لا یتصل بحوادث الحیاة العلمية اما القاضی فی بلدٍ کالعراق فلا یمکنه ان یقوم بوظیفته دون القیاس و الرأی فی الحوادث و المسائل التی لا تخطر علی بال الحجازیین» (زرعاء، المدخل الفقهی العام، ۱۶۹-۱۷۰)

استقلال علم فقه

در این دوره فقه استقلال پیدا کرد و به جنبه تخصصی یافت. با توجه به پیشرفت علمی جامعه اسلامی که خود مستلزم پرسش‌های جدید بود و این که فقه ائمه تابعین جواب‌گوی آن سوالات نبود برخی به فقه اختصاصی گرایش می‌یافت و خودش مستقلاً وارد کار می‌شد و احکام را بیان می‌کرد.

مصطفی زرقا در بیان علل اینکه چرا فقه‌های به دنبال تخصص گرایي رفتند را بررسی نموده و بزرگ‌ترین عامل و علتی که باعث انصرافی از ائمه تابعین و کشیده شدن به سوی تخصص گرایي در فقه شد، است انحراف خلفای اموی از سیره پیامبر و حتی از سیره خلفای راشدین معرفی کرده و می‌نویسد: «وكان من أكبر العوامل علی هذا الانحراف الذی تم به تأسيس الفقه علماً مستقلاً، رغم الفتن و الثورات الداخلية التی كانت تعصف اعاصیرها و تعصف، انحراف الخلفاء الامویین عن سيرة الخلفاء الراشدین فی المثل العليا الدينية و العملية» (همان، ۱۶۸)

این شیوه رفتار و حکومت‌داری سلاطین بنی امیه که برای تحکیم پایه‌های سلطنت خویش کارهای نامشروع را به راحتی مرتکب می‌شدند، علمای امت را از مصادر حکومتی دور نگه می‌داشتند و افکار و اعتقاداتی مثل اعتقادات مرجئه که اعمال آنها را توجیه می‌کرد، را پرورش دادند. علمای اسلام از حیات سیاسی کناره‌گیری کردند و به دور هیاهوی سیاسی هر کدام به بخشی از علوم اسلامی روی آوردند و در آن به حد تخصص رسیدند. در این مصطفی زلمی در این رابطه می‌گوید: «كان للسياسة التی اتبعها بنو امية لاجل تدعيم نفوذهم و سلطانهم و سیرهم علی نهج یشابه نهج ملوک البیزنطیین و الفرس، اثر کبیر فی نفرة علماء الدین منهم و

اعتزلهم الحياة السياسية و قد أدى هذا الى انصرافهم، لاشتغال بالعلوم الدينية و اختصاص كلٍ منهم بجانب معين من العلوم الدينية كال تفسير و رواية الحديث و جعل بعضهم جل همه بيان الاحكام كعلماء المدينة» (زلمی، اسباب اختلاف الفقهاء، ۲۱)

۲-۳ اصول استنباط تابعین

تابعین نیز مثل صحابه وقتی که درباره‌ی یک مسئله نصی را در قرآن و سنت پیدا می‌کردند به آن عمل می‌کردند و حکم می‌دادند ولی اگر نصی را پیدا نمی‌کردند به رأی و قیاس عمل می‌کردند. اجماع و حجیت آن نزد تابعین روشن نبود؛ لذا برخی از تابعین اجماع را رد می‌کنند و برخی دیگر اجماع را قبول دارند. به همین دلیل در آن زمان هنوز اجماع در مدرسه اهل سنت به عنوان یکی از مصادر تشریع به طور کلی مورد قبول واقع نشده بود.

مصطفی زلمی می‌نویسد: «كان التابعون كالصحابة يقفون عند النص اذا وجد، و ان لم يوجد لجؤوا الى الرأي الا انه طرأ تغير ملموس في عهدهم بسبب الاختلاف في الاجماع و حجية القياس، و بسبب الطائفي [السياسي] الذي حدث في أواخر عهد الصحابة و اوائل عهد التابعين» (همان، ۲۰).

پی‌نوشت‌ها

۱. برخی از آنها عبارت است از: «نظرة عامة فى تاريخ الفقه الاسلامى»، تأليف دكتور على حسن عبد القادر، «تاريخ التشريع الاسلامى» تأليف سبكي، «فجر الاسلام وضحى الاسلام» تأليف السائيس وكتاب «الفكر السامى فى تاريخ الفقه الاسلامى» تأليف محمد بن الحسن الحجوى. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی ادوار فقه اهل سنت می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد.
۲. سيد محمد موسى توانا افغانستانى در كتاب فوق روايت مذکور را مسلم نيشابورى، صحيح مسلم ۸۷/۴ / ابى داود سجستان، سنن ابن داود، ۴۱۰/۳. نقل کرده و می‌نویسد بنا به گزارش محمد محى الدين عبد الحميد در حاشیه‌ی سنن ابن داود، این حدیث را بخاری، ترمزی، نسائی، ابن ماجه نیز نقل کردند.
۳. احمد ابن حنبل در مسند خود از ابن عباس، ابن ماجه در سنن خود از عبادة، و سیوطی در جامع الصغير
۴. بخاری این حدیث را در هفت جا روايت کرده است، مسلم و ترمزی در باب جهاد آورده‌اند از عمر بن خطاب این را نقل کرده‌اند.
۵. این حدیث را ابو داود، ترمزی و نسائی و ابن ماجه و حاکم در مستدرک از سمره روايت کرده‌اند
۶. طبرانی در الکبیر از ابن عباس و بزاز در مسندش از ابن عباس نقل کرده است.
۷. بیهقی در سنن کبری، و ابن عساکر از ابن عمر روايت کرده است
۸. صبحی محمضانی، فلسفة التشريع؛ ابو زهرة، تاريخ المذاهب الاسلامية ج ۲؛ مدکور، محمد سلام، المدخل للفقه الاسلامی.
۹. الختية: شتر ماده ای است که گردن طولانی دارد.
۱۰. در این زمینه می‌توان به المراجعات و اجتهاد در مقابل نص، اثر سيد شرف الدين عاملى مراجعه نمود.
۱۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توان به کتب مربوطه مانند. المحصول ج ۲ فخر الدين رازی؛ اصول السرخسی محمد سرخسی؛ اعلام الموقعين ج ۱، ابن القيم؛ الاجتهاد، سيد محمد موسى توانا افغانستانی؛ حجة الله البالغة ج ۱، ولی الله دهلوی؛ الرد على من اخلد الى الارض و جهل أن الاجتهاد فى كل عصر فرض؛ جلال الدين السيوطی؛ و...
۱۲. در این باره می‌توان به ر.ک. رجوع کرد: اعلام الموقتين ج ۱ ص ۴۲ الى ۵۲ / ايقاظ همم أولى الابصار ص ۷-۲۳-۲۴-۲۷ / جامع بيان العلم و فضله ص ۳۸۲
۱۳. برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد: الحجوى، محمد بن الحسن، الفكر السامى ص ۲۴۳ / مدکور، محمد سلام، الاجتهاد فى الاسلام ص ۱۱۰-۱۱۴ / الزلمی، مصطفى ابراهيم، اسباب الاختلاف الفقها ص ۲۰ / الزرقاء، مصطفى احمد، المدخل الفقهي العام ص ۱۶۷-۱۶۸

۱۴. ظاهریه: کسانی هستند که به ظاهر نصوص کتاب و سنت تمسک کردند و بی اعتباری رای و قیاس را مطرح کردند. رئیس مدرسه‌ی آنها ابوسلیمان داود بن علی بن خلف، مشهور به داود ظاهری می‌باشد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن العربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، دار الکتب العلمیه بیروت، ج. اول، بی تا.
- ابن عساکر دمشق، علی بن الحسن، تاریخ مدینه الدمشق، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- ابن فرحون، ابراهیم بن علی بن محمد، تبصره الحکام فی اصول الأفضیه و مناهج الأحکام، مکتبه کلیات الأزهدیه، بیروت، ج. اول، ۱۴۰۶ق.
- ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، اعلام الموقعین عن رب العالمین، دار الفکر بیروت، ۱۴۲۳ق.
- ابن کثیر دمشقی، حافظ، تفسیر القرآن العظیم، ج. اول، مکتبه النور العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، احیاء التراث العربی، بیروت ج. اول، ۱۴۲۱ق.
- ابن همام حنفی، محمد، فتح القدیر، مکتبه الأزهر، قاهره، بی تا
- ابو داود سجستانی، سلیمان بن أشعث، سنن ابی داود، دارالفکر بیروت، ج. اول، ۱۴۱۴ق.
- ابو زهره، محمد، مالک حیاته و عصره - آرائه و فقهه، دارالفکر العربی قاهره، بی تا.
- ابو زهره، محمد، اصول الفقه، دارالفکر المعربی القاهره، ۲۰۰۶م
- ابو زهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، دار الفکر العربی، قاهره، ۱۹۹۶م.
- آمدی، سیف الدین ابن الحسن، الاحکام فی اصول الاحکام، دار الفکر بیروت، ج. اول، ۱۴۱۸ق.
- باجی، سلیمان بن حلق، احکام الفصول فی احکام الاصول، تحقیق: جبوری عبدالله محمد، موسسه رساله، بیروت، ج. اول، ۱۴۰۹ق.
- باجی قرطبی، سلیمان بن خلف، المنتقى شرح الموطأ، مطبعة السعادة، مصر، ج. اول، ۱۳۳۲ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحيح البخاری، دار القلم، بیروت، ج. اول، ۱۴۰۷ق.
- بلتاجی، محمد، مناهج التشريع الاسلامی، دار السلام، قاهره، ج. دوم، ۱۴۲۸ق.
- بيهقي، ابوبکر بن الحسين، السنن الكبرى، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج. اول، ۱۴۱۴ق.
- ترمزی، محمد بن عیسی، سنن الترمزی، دار الفکر، بیروت، ج. اول، ۱۴۲۵ق.
- توانا افغانستانی، سید محمد موسی، الاجتهاد و مدى حاجتنا اليه فی هذا العصر (رسالة الدكتوراه فی اصول الفقه الاسلامی من كلية الشريعة و القانون بجامعة الأزهر)، اشراف: مصطفى محمد عبد الخالق، دار الکتب الحديثة، بی تا.

جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، دارالکتب العلمیه بیروت، چ. اول ۱۴۱۵ق.
حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفه بیروت
حجوى ثعالبی ناسی، محمد بن الحسن، الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی، المکتبه
العصديه، بیروت، چ. اول، ۱۴۲۷ق.

خضری، محمد، تاریخ التشريع الاسلامی، دار الفکر بیروت، بی تا.
خطیب البغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، دار الفکر بیروت، چ. اول ۱۴۲۴ق.
دبوسی، عبدالله بن عمر، تأسیس النظر، تحقیق: مصطفی قبانی دمشقی، دار ابن زیدون - مکتبه
الکلیات الأزهدیه، بیروت، بی تا
دبوسی، عبدالله بن عمر، تقویم اصول الفقه و تحریر ادله الشرع، مکتبه الرشد، ریاض، چ. اول،
۱۴۳۰ق.

دهلوی، احمد شاه ولی الله ابن عبد الرحیم، حجه الله البالغه، دار الکتب العلمیه، بیروت،
چ. اول، ۱۴۲۶ق.

ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، دارالفکر، بیروت، چ. اول، ۱۴۱۷ق.
راغب اصفهانی، حسین، معجم مفردات الفاظ القرآن، ناشر انتشارات مرتضوی، چ. دوم، ۱۳۷۶ش.
زرقاء، مصطفی احمد، المدخل الفقهي العام، چ. نهم، دارالفکر بیروت.
زلمی، مصطفی ابراهیم، اسباب اختلاف الفقهاء فی الاحکام الشرعیه، بی جا، بی تا.
زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغه، دار الفکر، بیروت، چ. اول ۱۴۲۶ق.
سبکی بربری، سائیس، تاریخ التشريع الاسلامی، دار العصماء، مصر، بی تا.
سبکی بربری، سائیس، ضحی الاسلام، دار العصماء، مصر، بی تا.
سبکی بربری، سائیس، فجر الاسلام، دار العصماء، مصر، بی تا.

سرخسی، محمد بن احمد، اصول السرخسی، دار الفکر بیروت، چ. اول ۱۴۲۵ق.
شاشی حنفی، نظام الدین، اصول الشاشی، دار ابن کثیر دمشق - بیروت، چ. دوم ۱۴۳۲ق.
شاطبی، ابراهیم بن موسی، الاعتصام، دار المعرفه بیروت، چ. دوم ۱۴۲۰ق.
شاطبی، ابراهیم بن موسی، الموافقات فی اصول الشریعه، دار الکتب العربی، بیروت، چ. اول،
۱۴۲۷ق.

شافعی، محمد بن ادريس، الرسالة، تحقیق: احمد شاکر، دارالکتب العلمیه بیروت، چ. اول ۱۳۸۸ق.

شوکانی، محمد ابن علی، فتح القدير، مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، مصر، چ. دوم، ۱۳۸۳ق
شیرازی، ابراهیم بن علی، التبصره فی اصول الفقه، چ. دوم، تحقیق: محمد حسن میتو، دارالفکر،
دمشق، ۱۴۰۳ق.

شیرازی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیت الافکار الدولیه، بیروت، چ. اول، ۲۰۰۴م.
طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، دار الفکر بیروت، چ. اول ۱۴۱۸ق.
فخر الدین رازی، محمد بن عمر، المحصول فی علم اصول الفقه، موسسه الرساله الناشرین
بیروت، چ. اول، ۱۴۲۹ق.

فراء بغدادی حنبلی، محمد بن الحسین، العده فی اصول الفقه، تحقیق: محمد عبد القادر احمد
عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، چ. اول ۱۴۲۳ق.

قرافی، احمد بن ادريس، شرح تنقیح الفصول فی اختصار المحصول فی الاصول، چاپ دار
الکتب العلمیه، بیروت، چ. اول، ۱۴۲۸ق.

کاشف الغطاء، محمد حسن، تحریر المجله، چ. اول، تحقیق: محمد ساعدی، المجمع العالمی
للتقريب بين المذاهب الاسلاميه، تهران، ۱۴۲۲ق.

محمصانی، صبحی، فلسفه التشريع فی الاسلام، دار العلم للملايين، بیروت، چ. چهارم ۱۹۷۵م.

مدکور، محمد سلام، مناهج الاجتهاد فی الاسلام، جامعه الكويت، کویت، چ. اول، ۱۳۹۳ق.

موسی، فاویغام، اصول فقه الامام مالک و ادله العقلیه، دارالتدمریه، ریاض، چ. دوم، ۱۴۳۰ق.

نیشابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، مکتبه مصطفى الباب الحلبي، مصر، بی تا.

وسوقی، عبد القادر بن بدران، المدخل الى مذهب الامام احمد، دار العقیده التراث، قاهره،

چ. اول، ۱۴۲۲ق.